



تعریف عابد الجابری از نشخوار فرهنگی

«نشخوار فرهنگی، پدیده‌ای که جاشنی آن تالیفات فراوانی است که هر یک تکرار دیگری است؛ تالیفاتی که مملو از فرهنگ ایستایی است.» (عابد الجابری، نقد عقل عربی، نشر نسل آفتاب، ۱۳۸۹، ص ۸۰) هر چند این روشنفکر غربی در نقد اندیشه عرب این مساله را مطرح می‌کند اما پر بیره‌انگیز است که در حال و هوای امروزی جریان روشنفکری ما که همانا متفکران مدرن جامعه ایران هستند هم چندان شاهد وضعیت بهتری نیستیم. در واقع مفهوم «نشخوار فرهنگی» امروز مبتلا به جامعه روشنفکری ما نیز هست البته نه لزوماً به همان معنایی که الجابری آن را به کار می‌برد.

نگاهی انتقادی به نقد و نظرهایی که در جریان روشنفکری امروز ما مطرح است

نشخوارهای فرهنگی



عظیم محمود آبادی

«نشخوار فرهنگی» مفهومی است که برای نخستین بار عابد الجابری، روشنفکر عرب اهل کشور مغرب به کار برد. او در نقد تاریخ اندیشه عرب مدعی بود که اعراب بعد از «عصر تدوین» (در زمان خلافت عباسیان) چیز جدیدی به اندیشه خود نیفزودند و تنها به نشخوار میراث اندیشه پیشینیان‌شان بسنده کرده‌اند؛ «نشخوار فرهنگی، پدیده‌ای که جاشنی آن تالیفات فراوانی است که هر یک تکرار دیگری است؛ تالیفاتی که مملو از فرهنگ ایستایی است.» (عابد الجابری، نقد عقل عربی، نشر نسل آفتاب، ۱۳۸۹، ص ۸۰)

هر چند این روشنفکر غربی در نقد اندیشه عرب این مساله را مطرح می‌کند اما پر بیره‌انگیز است که در حال و هوای امروزی جریان روشنفکری ما که همانا متفکران مدرن جامعه ایران هستند هم چندان شاهد وضعیت بهتری نیستیم.

در واقع مفهوم «نشخوار فرهنگی» امروز مبتلا به جامعه روشنفکری ما نیز هست البته نه لزوماً به همان معنایی که الجابری آن را به کار می‌برد. بلکه اینجا ما این مفهوم را وسیع‌تر از آنچه او می‌گفت به کار می‌گیریم و از آن نه‌تنها حجم انبوه تالیفات بلکه حجم انبوه‌تر ترجمه‌ها و حتی نقدهایی که در مطبوعات و سایر رسانه‌ها در حوزه‌های مختلف روشنفکری مطرح می‌شود را در نظر داریم و علاوه بر آن از زاویه‌های دیگری به نقش جامعه و در واقع همان کسانی می‌نگریم که علی‌القاعده مخاطب روشنفکران و صاحبان فکر و قلم هستند.

به بیان دیگر همان‌طور که آل احمد به گفته خودش «غرب‌زدگی» را از دهان فرید «فایده» ما نیز با اقتباس این مفهوم از قلم یکی از مطرح‌ترین و جدی‌ترین روشنفکران عرب معاصر سعی می‌کنیم به نقد جریان روشنفکری امروز در جامعه خودمان بپردازیم.

مراد ما از مفهوم «نشخوار فرهنگی» انبوه تولید کتاب بدون ایجاد ارزش افزوده‌ای در ساحت علوم انسانی است. حجم بالای کتاب‌هایی که چاپ می‌شوند؛ اما شاید نادر باشد در میان آنها کتابی که بتوان در مورد آن ادعا کرد که انتشار آن به تولید فکر منجر شده است. آنچه از مفهوم تولید فکر مراد می‌کنیم اساساً چیز عجیب و غریبی نیست؛ تا همین ۱۵، ۱۰ و ۲۰ سال پیش هم کتاب‌هایی نوشته می‌شدند که جریان‌سازی می‌کردند. تولید فکر می‌کردند و تا مدت‌ها محافل علمی مختلف از روحانیت تا نحل‌های کوچک و بزرگ روشنفکری را به خود مشغول می‌داشتند. برای مثال وقتی «قبض و بسط» تئوریک شریعت یا «اصراط‌های مستقیم» منتشر شد این اتفاق به نحو بسیار بارزی خودش را نشان داد. بعد از آن هم در مقاطع دیگر مواردی از این جنس بود که ایجاد فکر و نقد در جامعه کند اما اکنون نزدیک به یک دهه است که انگار حرف جدیدی برای کسی نمانده که بگوید حرفی که مانند مثال‌هایی که آوردیم محرکی فکری در جامعه محسوب می‌شود. به همین دلیل آنچه در نقدهای امروزی بر جریانی مانند روشنفکری دینی می‌بینیم چیزی بیش از آنچه در گذشته بود نیست. از آنجایی که در نقد این جریان حرف حساب جدیدی گفته نمی‌شود در آن طرف هم انگیزه‌های استی‌که کار عارضه‌ای برای اندیشه نمی‌شود و همین برای آن است که عارضه‌ای برای اندیشه عرب مطرح می‌کند رانیز ما در هر دو سوی ماجرای که به آن اشاره شد، می‌بینیم و آن عارضه چیزی نیست جز جو‌های تکراری به نقدهای تکراری.

کتاب‌هایی که در پیشرفته‌ترین جوامع برای نخواندن منتشر می‌شوند

البته ناگفته نماند عارضه‌ای که مورد بحث ماست قرار دارد نه تنها جوامع کشورهای جهان سوم از جمله جامعه ما را به خود مبتلا کرده بلکه این مساله‌ها ظاهراً مبتلا به جوامع

پیشرفته‌ای از بلاد مغرب زمین نیز هست. چنانچه همین چندی پیش روزنامه «گاردین» با انتشار گزارشی از رسوایی بزرگی در برخی دانشگاه‌های معتبر انگلیسی پرده برداشت و مدعی شد برخی ناشران دانشگاهی کتاب‌هایی با قیمت‌های بسیار بالا – که بنابر گزارش گاردین معادل قیمت بلیت رفت و برگشت به یک منطقه خوش آب و هوا در هاوایی است – منتشر می‌کنند بدون اینکه جامعه هدف یا مخاطب خاصی را مورد نظر داشته باشند. در واقع این کتاب‌ها منتشر می‌شوند تا به کتابخانه‌های کشورهای مختلف فروخته شوند و در قفسه آنها قرار بگیرند اما نه برای اینکه خوانده شوند بلکه هدف از انتشار آنها صرفاً جایی پول‌های هنگفت و سرمایه سودآوری است که با استفاده از رانت دانشگاه و انتشارات وابسته به آن تولید می‌شود. در واقع طبق گزارش «گاردین» – که ما نیز در همین صفحه «سیاستنامه» ترجمه تخلص شده‌ای از آن منتشر کردیم – در معتبرترین دانشگاه‌های برخی از پیشرفته‌ترین جوامع، کتاب‌هایی منتشر می‌شوند که قرار نیست کسی آنها را بخواند اما در عوض دست‌اندر کاران انتشار آنها می‌توانند پول خوبی به جیب بزنند.

حال وقتی در پیشرفته‌ترین جوامع دنیا چنین وضعیتی در علوم انسانی و دانشگاه‌های مرتبط با آن (گزارش گاردین از کتاب‌های مورد اشاره به حوزه علوم انسانی تعلق داشت) وجود داشته باشد تکلیف جوامعی نظیر ما روشن است. تعدد نهادی فرهنگی که از بودجه عمومی می‌ترانق می‌کنند این معضل را در کشور ما چندین برابر کرده است. اما علاوه بر آن کتاب‌هایی که در بخش خصوصی – و احتمالاً بدون رانت‌های حکومتی و دولتی – منتشر می‌شوند نیز از زاویه‌ای دیگر ذیل معضل «نشخوار فرهنگی» تعریف می‌شوند. اینها همان کتاب‌هایی هستند که منتشر می‌شوند اما چیزی به ذخایر علمی در کشور اضافه نمی‌کنند. کتاب‌هایی که به زبان فارسی ترجمه می‌شوند در حالی که قبلاً ترجمه‌های از آن وارد بازار شده است. البته این نقد ناظر به آن دسته از

کتاب‌هایی است که در ترجمه جدید مزیتی نسبت به ترجمه یا ترجمه‌های قبلی نداشته‌اند و گر نه هستند کتاب‌هایی که سال‌ها پیش به فارسی ترجمه شده‌اند اما مترجم دیگری بعد از مدت‌ها تلاش، بسار دیگر همان کتاب را به فارسی ترجمه می‌کند و البته تفاوت ترجمه جدید با نمونه سابق آن از نظر صاحب‌نظران به غایت قابل توجه است که در این زمینه می‌توان به ترجمه «شهریار» ماکیاوولی اشاره کرد. «شهریار» در سال‌های قبل از انقلاب توسط محمود محمود به زبان فارسی ترجمه شده بود اما چند سال پیش ترجمه‌ای از این کتاب با قلم دارویش آشوری بار دیگر در دسترس علاقه‌مندان فارسی زبان به اندیشه سیاسی قرار گرفت که بسیار مورد توجه صاحب‌نظران این حوزه واقع شد. اما گذشته از موارد معدود ایچ‌جینی، می‌توان لیست به نسبت بلندی از کتاب‌هایی را دید که به فاصله زمانی نه چندان طولانی – البته در مواردی تقریباً هم‌زمان – ترجمه‌هایی از کتابی واحد منتشر می‌شود که تفاوت چندانی با هم ندارند.

جدال‌های فکری جدیدی که حرف تازه‌ای از آنها بیرون نمی‌آید

بنابراین تعداد بالای کتاب‌هایی که در حوزه علوم انسانی به زبان فارسی تالیف و ترجمه می‌شوند اما کمتر می‌توان در آنها نظریه یا اساساً حرفی جدی و جدید یافت از جمله مهم‌ترین مصادیق نشخوار فرهنگی است که نشانه آن را می‌توان در ماهیت جدال‌هایی مشاهده کرد که بین اصحاب فکر در جامعه ما پدید می‌آید. جدال‌هایی که به لحاظ زمانی جدید هستند اما به لحاظ تولید فکر هیچ آورده جدیدی ندارند و خلاصه سخن تازه‌ای در آنها یافت نمی‌شود. شاید یکی از بارزترین مصادیق این نوع جدال را بتوان در همه آن چیزی دید که طی این سال‌ها در نقد روشنفکری دینی از سوی منتقدان مطرح می‌شود.

نقدهایی که یا جدید هستند یا در ستا

اگر همچنان در نقد روشنفکری دینی از سوی روشنفکران عرفی گفته می‌شود که عقلانیت و روشنفکری با دین سر سازگاری ندارد، یعنی منتقدان روشنفکری دینی هنوز حرف تازه‌تری از آنچه در سال‌های آغازین دهه ۷۰-۷۰- وای بسا پیش از آن – می‌گفتند ندارند! اگر بخواهیم مجموعه نقدهایی که امروز به روشنفکری دینی ارایه می‌شود را به‌طور فشرده صورت‌بندی کنیم باید گفت تمام آنچه در این نخله روشنفکری به غایت موثر در تحولات جامعه ایران گفته می‌شود یکی از این دو حالت دارد؛ این نقدها یا جدید هستند یا درست‌ها اما واقعیت این است که نقدهایی که جدیدند، درست نیستند و آنها که درستند جدید نیستند! اینکه استدلال شود کار دین از کار جمله روشنفکران جدا است، بر فرض که در دست باشد جدید نیست اما اینکه ادعا شود فلان چهره شاخص در جریان روشنفکری دینی به دنبال تاسیس فرقه‌ای جدید یا... است گره‌آته اتهام تازه‌ای هست اما ادعای درستی نیست!

درست نیست چرا که برای اثبات این گزاره بیش از آنکه شاهد استدلال باشم نیت‌خوانی مشاهده می‌کنیم. درست نیست چرا که این اتهام توسط افرادی مطرح می‌شود که خود برای اساز حوا از جوار یون متفکری بودند که اکنون دارند او را به فرقه‌سازی و... منتهم می‌کنند.

اما گزاره‌هایی که می‌توان آن را در نقد روشنفکری دینی تا حدی درست دانست این است که گفته می‌شود آینده آن روشنفکران خود را از دین منتهی‌شود و البته این گزاره نیز اگر درست باشد باز هم جدید نیست چرا که منتقدان اصلی روشنفکری دینی (روحانیت) شاید نزدیک یک دهه پیش به این مساله تصریح و تاکید کردند. بنابراین آنچه از سویی بر برخی چهره‌هایی که سابقاً منسوب به جریان روشنفکری دینی بودند امروز گفته می‌شود هر چند بهراری از حق تعلق دارد اما در طرح آن فضیلتی برای آنها محسوب نمی‌شود.

نقد ضرورت روشنفکری است اما...

در اینکه نقد، ضرورت روشنفکری است هیچ تردیدی وجود

ندارد و از آنجایی که روشنفکری دینی در تاریخ معاصر ما بیشترین تاثیر گذاری را در بین سایر جریانات روشنفکری ما در تاریخ یکصد ساله‌اش داشته است برای همین نقد این جریان ضروری‌تر از دیگر جریان‌های روشنفکری در ایران به نظر می‌رسد. اما نقدی که بر پایه دلیل باشد و بتواند مبانی استدلالی گزاره‌های ارایه شده توسط این جریان را به چالش بکشد که در نهایت چیزی به اندوخته و ذخایر علمی حول این بحث بیفزاید. نه اینکه با نشخوار استدلالات پیشینیان تنها بر چسب‌ها و اتهاماتی را به‌عنوان حرفی نو مطرح کند.

از جمله مصادیق نشخوار فرهنگی در جامعه روشنفکری ما

آری تنها اندیشه عرب نیست که از نشخوار فرهنگی رنج می‌برد بلکه در جامعه روشنفکری ما نیز این عارضه اکنون با غلظتی بالا خودش را به مخاطبان روشنفکری ما تحمیل می‌کند که از جمله مصادیق آن را با اشاره به موارد فوق می‌توان به صورت ذیل صورت‌بندی کرد:

– نشخوار فرهنگی یعنی اشتباهی وافر برای ترجمه آثاری که معلوم نیست قرار است به کدام نیاز فکری جامعه ما پاسخ دهد.

– نشخوار فرهنگی یعنی جدال‌های بی‌سر و ته و تکرار مکرراتی که هیچ حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند و هنوز که هنوز است مهم‌ترین نقد به روشنفکری دینی را در این می‌بینند، می‌گویند و می‌پوشند که اساساً کار روشنفکری از کار دین جدا است و آب آن دو در یک جوی جاری شدنی نیست.

– نشخوار فرهنگی یعنی چیزی گفتن یا شنیدن و مدام آن را تکرار کردن.

– نشخوار فرهنگی یعنی روزی پیش‌تاز توضیح و تفسیر فلان نظریه فلان روشنفکر دینی بودن و به یمن اتصال به وی از تراق شهرت کردن و روز دیگر برای منتهم ساختن واضع همان نظریه به به «فرقه‌سازی» یا «یاریگری کردن و فرقه ساختن»!

– نشخوار فرهنگی یعنی سال‌ها سخنرانی کردن، مقاله نوشتن و... در راه اثبات اینکه اسلام با دموکراسی در تعارض نیست و پس از سیر و سلوکی در وادی عقلانیت و معنویت، انقلابی کپرنیکی در منظومه فکری گوینده همان سخن پدید آید که در راه تقریر حقیقت و تقلیل مرارت به این نتیجه برسد اساساً دین (نه فقط اسلام) و عقلانیت (نه فقط روشنفکری یا دموکراسی یا...) سازگاری ندارد!

– نشخوار فرهنگی یعنی بی‌روی از مد و روز در عالم فکر؛ یعنی بدون به نقد کشیدن یک به یک استدلال‌های پیشین خود دفعتاً در تقابل با همه آنچه پیش از آن گفته و نوشته بوده قرار گرفت.

نشخوار فرهنگی و شبکه‌های اجتماعی

البته نشخوار فرهنگی تنها محدود به نخیکان و روشنفکران نمی‌شود بلکه سطح دیگری از آن – البته سطحی به غایت نازل‌تر – را می‌توان در متن و بطن جامعه مشاهده کرد. یک حرف شنیدن و نفهمیدن اما مدام تکرار کردن ظاهراً در حال تبدیل شدن به یکی از خصیصه‌های جامعه ما است. در واقع این‌ها تنها نخیکان فکری و روشنفکران جامعه ما نیستند که حرفی برای گفتن ندارند و تنها به تکرار آنچه پیش‌تر گفته‌اند یا خوانده‌اند بسند می‌کنند بلکه در جامعه نیز انگار نیازی به خوراک فکری احساس نمی‌شود و تنها با به اشتراک گذاشتن درست و غلط سخنان برخی فیلسوفان و شاعران و چهره‌های فکری مطرح دنیا در شبکه‌های مجازی میل به دانستن و نفهمیدن ارضاشایع می‌شود. نوعی اشباع و ارضای کتاب که بارزترین مصداق نشخوار فرهنگی البته این‌بار نه در میان روشنفکران و نخیکان فکری بلکه در متن و بطن جامعه است. بنابراین مشاهده‌های مجازی اینترنتی در کنار سایر آفاتی که به آن انداز داده می‌شود – و البته صرف نظر از همه موهایی که دارند – اثری است که به رونق هرچه بیشتر نشخوار فرهنگی در جامعه کمک می‌کند. شایعه‌ای که موجب ایستایی سیر تفکر و مانع از رشد آن خواهد شد.

جدال‌های روشنفکرانه

تعداد بالای کتاب‌هایی که در حوزه علوم انسانی به زبان فارسی تالیف و ترجمه می‌شوند اما کمتر می‌توان در آنها نظریه یا اساساً حرفی جدی و جدید یافت از جمله مهم‌ترین مصادیق نشخوار فرهنگی است که نشانه آن را می‌توان در ماهیت جدال‌هایی مشاهده کرد که بین اصحاب فکر در جامعه ما پدید می‌آید.



در این پرونده گفت‌وگو‌هایی از قاعی‌راد ناصر فکوهی و نعمت‌الله فاضلی در روزهای آتی منتشر خواهد شد که در آنها به بحران مورد یادداشت نگاه شده است

ریشه‌های عمیق بی‌فکری در ایران

نقد و تصحیح، تنها راه‌حل ارتقای محتوای آثار است



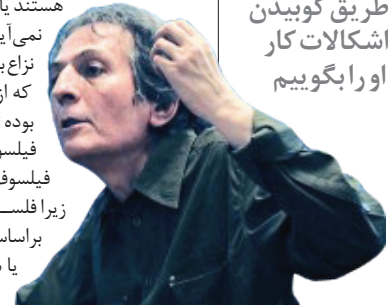
سیاوش جمادی

پژوهشگر و مترجم

درباره انتشار انبوه کتاب‌هایی که به محتوای آنها ایرادات وارد است و ضرر به زدن آنها به روند اندیشه و علم آموزی، می‌توان گفت در اینجا معلول یا علت خلط شده است. بی‌فکری در فرهنگ ما ریشه‌ای عمیق تر و بنیادی تر از این دارد که ما علت آن را موکول کنیم به زحماتی که یک استاد می‌کشد تا به طور مثال فرآورده‌های اندیشه مدرن را ترجمه و منتقل کند. بی‌فکری در فرهنگ ما ریشه‌های بسیار عمیق و بنیادین دارد؛ وقتی که عصر مدرن شروع می‌شود یعنی تقریباً هم‌زمان با عصر نوزایی، هوشمندان جامعه ما در چه نخل و هوایی بودند؟ در فرهنگ‌های منقولات شفاهی بر ابداع و تفکر خودبنیادانه غالب است هرگز نمی‌توان انتظار داشت که به آسانی تفکری در حد کانت و حتی دکارت بتواند ادامه دهد. اما در مراحل اندیشه‌هایی در این فرهنگ وجود داشته‌اند که در مراحل از تفکر خود، ناگهان به هراس افتاده‌اند. کسانی مثل غزالی که اگر قسمت‌هایی از المنقذ من الضلال را از کلیت او منفک کنید، ممکن است تصور کنید این دکارت است که سخن می‌گوید. اما در میانه راه، ناگهان غزالی احساس می‌کند که در حال افتادن به ورطه کفر و ضلالت است.

تفکر منجی نهایی بشریت

در فرهنگی که اساساً یک تقسیم‌بندی کلی وجود دارد، واژه‌ها یا مقدس هستند یا نامقدس و انسان‌ها یا مومن هستند یا کافر. گفت‌وگویی به وقت و مکان نمی‌آید مگر اینکه همراه با بغض و نزاع باشد. این فرهنگ با فرهنگی که از آغاز فرهنگ گفت‌وگو بوده تفاوت دارد. شما به ندرت فیلسوف یونانی‌ای را می‌بینید که فیلسوف دیگری را تکفیر کرده باشد زیرا فلسفه‌های یونانی از ابتدای امر بر اساس منقولات و فتوایهای قبلی یا سنتی که مقدس شمرده می‌شدند، نبوده است بلکه



فضایی در فرهنگ یونانی وجود داشته که هر کسی بتواند جسورانه، شجاعانه و با عقل و خرد خود درباره جهان فکر کند. این فکر کردن درباره جهان و کلیت آغاز تفکر است. به عبارت دیگر، تفکر از آنجا آغاز می‌شود که ما در جایی که هستیم و در آغاز و اکنون خود، خویش را در میان یک کل می‌یابیم که این کل از جزئیاتی می‌گذرد نه از جایی که بیرون از ذهن ما است و با زور و تهدید و وعده و وعید در ذهن ما فرو شده باشد.

در حقیقت، یک تفاوت بنیادین بین فرهنگی وجود دارد که مبنای آن از آغاز بر تفکر بوده یا فرهنگی که مبنای آن از آغاز بر صفات، استبداد، اطاعت و ترس بوده است. اینها ریشه‌های اساسی فقر تفکر در جامعه ما است. اما ریشه‌های روستایی آن در عصر چپ‌ها به زعم من، شرایط اضطراری است که مجالی برای اندیشه نمی‌گذارد تا بتوانند به چیزی جز معیشت خود، زنده ماندن و نفس کشیدن فکر کنند. تا معیشت مردم تامین نباشد، تا سرپناه، آینه و شغل نداشته باشند، تا آینده آنها به لحاظ مادی در حدی معقول فراهم نباشد طبیعی است که دغدغه‌های آنها به جای خواندن به این امور معطوف شود. همچنین در جامعه نیز باید فضای عمومی گشوده شود تا نهادها، احزاب و رسانه‌های آزاد بتوانند در فضایی امن و برابر گفت‌وگو کنند. در غیر این صورت هیچ گونه ارتباطی بین نخیکان، روشنفکران و به طور کلی توده‌های فکری جامعه با مردم برقرار نخواهد شد. به اعتقاد من، تفکر می‌تواند منجی نهایی بشریت باشد، همان‌گونه که هانا آرنت بر آن تاکید می‌ورزد.

ارتباط برقرار نکردن یک اثر با جامعه

به اثر مربوط نمی‌شود

تفکر به ما حقیقت خاصی را نمی‌آموزد بلکه گوش و شنوایی ما را تربیت می‌کند تا صدای دیگری را نیز بشنویم و آغاز فکر تفکر نیز آزادی است. مردم ما بسیار هوشیار هستند اما نسبت به جزئیات عاجل اینک کتابی مثال «نقد سخن خرد ناب» یا «هستی و زمان» یا «پدیدارشناسی روح هگل» بتواند گره‌ای از کار آنها باز کند نیازمند این است که مخاطبان نیز کسانی باشند که بتوانند از حد این جزئیات عاجل فراتر رفته و به اعماق و زرفاها بنگردند. اگر این امر اتفاق می‌افتاد، ما پیوسته یک وضعیت نامطلوب را

بازسازی و باز تولید نمی‌کردیم. بنابراین، یک متفکر اساساً موظف نیست که به دغدغه‌های عاجل جامعه بپردازد بلکه آزاد است که برای یک یا سه نسل آینده – حتی اگر نوشته‌های او خوانده نشود – آنچه را درست می‌داند بیان کند و آن را فدای هیچ مصلحت و ممانعتی نکند. این تصویری کلی از شرایط تفکر در جامعه ما است. حال در این حیوچه، کسانی مثل آقای میر شمس‌الدین ادیب سلطانی دوازده سال برای ترجمه «راگانون» ارسطو از یونانی به فارسی کار می‌کنند. این اثر کاری است که در زمان نهضت ترجمه که هم‌وزن اثر به مترجم طلا داد می‌شد نیز انجام نگرفت.

بعد از بیش از دو هزار سال، یک ایرانی راگانون یعنی کل منطقیات ارسطو را مستقیم از یونانی به فارسی ترجمه کرد و این کار بسیار ارزنده است اما ارتباط برقرار نکردن آن با عموم جامعه مربوط به علل و ریشه‌هایی است که به اثر مربوط نمی‌شود.

بازار نشر ما ایده‌آل نیست

اینکه آثار زیبایی تالیف یا ترجمه شده‌اند که محتوای چندانی ندارند واقعیتی در بازار نشر جامعه ما است اما همه اینها معلوم هستند و علت، ما باید یاد بگیریم که علاوه از خود انتقاد کنیم و صرفاً به ملیت، فرهنگ و تاریخ خود مباحثات نکنیم. مساله بحران محتوا وجود دارد، بازار نشر ما بازار ایده‌آلی نیست. در آن حتی نخستین قانون نشر یعنی کپی رایت نیز رعایت نمی‌شود، بنابراین مترجم اول نیز نمی‌تواند هیچ انحصاری روی کار خود داشته باشد. با این حال، من این مساله که کسانی قلم به دست می‌گیرند و می‌خواهند برای ترجمه وقت بگذارند – هر چند که ترجمه صحیحی نباشد – را منفی ارزیابی نمی‌کنم. زیرا در یک سر فرایند، این جریان را می‌بینم. در ترجمه، صرفه مادی وجود ندارد و بنابراین، اینکه با این شرایط، کسانی فارغ از مادیات قلم به دست می‌گیرند و برای ترجمه اهتمام می‌ورزند امر میجونی است. موضوع این است که ما نقد ترجمه نداریم. نقد ترجمه کار بسیار مشکل و زمانبری است زیرا مستلزم مقایله با متن اصلی است. مشکل ما مشکل فرهنگی است یعنی گاه مترجمی اثری را به خوبی ترجمه می‌کند اما در قسمتی از آن مرتکب اشتباه می‌شود. ناقد کلیت اثر را نادیده گرفته و همان اشتباه را

در بنوق و کرنامی کند. این نقد نیست بلکه حب و بغض است. در فرآیند می‌بینیم که جوانی ۲۸ ساله اثر کارل اشمیت را ترجمه می‌کند، برخی مثل آقای مراد فرهادپور این موضوع را مورد نقد قرار دادند، من این را قبول دارم که ممکن است این ترجمه پخته نباشد اما مشکل ما این نیست. ما باید دست آن جوان را گرفته و به او از طریق نقد واقعی – نه از طریق کوبیدن – اشکالات کار او را بگیریم. اگر به این نسل در فرآیند رو به رشد آن، اجازه داده شود که در این تعارضات خوب بد و نزاع، به طور مثال نزاع بر سر معادل گرینی‌ها، کار خود را ادامه دهد بلاخره ما نیز توانا خواهیم شد، زبان فارسی نیز توانمندی زیادی دارد که معادله‌های دقیق‌تر و نهاده شده‌تری برای واژه‌های علوم انسانی انتخاب کند.

نقد و تصحیح، تنها راه‌حل ارتقای محتوا

عده‌ای از کسانی که در ترجمه دست‌پراش دارند به این نتیجه رسیده‌اند که به نهادی نیاز است تا وضعیت کنونی بازار ترجمه را تا حدی کنترل کند. اما اگر این نهاد نیز به وجود یابد از سوی دیگر بام خواهد افتاد. در حال حاضر، فرهنگستان‌های علوم و ادب داریم که کار واژه‌گزینی را انجام می‌دهند اما واقعاً واژه‌ها را بیشتر در علوم انسانی نهادینه می‌شود بیشتر از دل بحث‌ها و کشمکش‌هایی که در فضای عمومی بین مترجمان است و وجود آمده است و اینکه واقعاً فرهنگستان توانسته معادل‌هایی را تعیین کند؟ زبان چیزی نیست که یک نهاد بتواند آن را کنترل کند، زبان دریایی است که تنها به نسل ما تعلق ندارد و دارای یک تاریخ طولانی است. بنابراین، یک بنا باشد نهادی به وجود بیاید تا زبان را کنترل کند به جای کنترل ترجمه ممکن است از سانسور سر در بیاورد زیرا در فرهنگ ما سانسور یک امر درونی شده است. مشکل با ایجاد یک نهاد، حل نخواهد شد زیرا آن نهاد بلافاصله به یک مرجع اقتدار تبدیل شده و پای دستگاه‌های دیگر نیز به میان کشیده خواهد شد که به موازات انتخاب، محتوا را نیز کانالیزه کرده و آزادی را از مترجمان صلب می‌کند. ترجمه را نمی‌توان در شرایط فعلی، از بالا کنترل کرد. البته کنترل محتوا امکان‌پذیر است اما به بهای از دست رفتن حرکت و یوایی در جامعه که در حال حاضر نیز رو به ایستایی است.

بارها تجربه این موضوع در کشور نشان می‌دهد که ایجاد چنین نهادی، امری را که در حال حاضر نیز چندان یوایی ندارد بویات نمی‌کند بلکه همواره آن را ایستاتر می‌کند. در آلمان بنیادها و نهادهای فکری متعددی در حوزه‌های مختلف وجود دارند که هیچ‌گونه وابستگی به دولت ندارند. وضعیت آن جامعه با قاضی‌ای که ما در ایران داریم تفاوت زیادی دارد. کتاب نخواندن در جامعه ما دلایل پیچیده و متعددی دارد.

مطالعه به عدم دغدغه معیشت، فراغت، احساس همبستگی، هدفمندی و انگیزه نیاز دارد. فقدان همبستگی با مسائل جدید، ریشه در وضعیت اقتصادی، ابهام در ساره آینده و پایین بودن ضریب امید اجتماعی دارد. در واقع، مشکل در جای دیگری است و برخی راه را اشتباه می‌روند. من محتوای همه ترجمه‌ها را تایید نمی‌کنم و قبول دارم که برخی ترجمه‌ها انسان را به تعجب وامی‌دارند. به طور مثال فهم اندیشه هگل به خودی خود دشوار است و نقد یک مترجم مبتدی نیز به این بیشتر دامن خواهد زد. اما این را نیز نمی‌پذیرم که کسی که علاقه‌مندی نشان داده و در این شرایط برای ترجمه وقت گذاشته است را تخریب کند. راه‌حل این مشکل، کمک به مترجمان جوان است تا بتوانند با بافت فکری اندیشمندان مختلف آشنا شده و بعد از آن، برای ترجمه اقدام کنند. راه‌حل، تصحیح است نه تخریب و محکوم کردن و این امر نیز از طریق نقد امکان‌پذیر است. این مصداق‌ها جزوی از یک فرایند است که باید دوران آن سپری شود و اگر کسانی دلسوز باشند می‌توانند این فرایند را با نقد آثار تالیفی و با نقد ترجمه به اصلاح برسانند.

